

درک متقابل بریتانیا و ایالات متحده از اهمیت رابطه ویژه: از ملی شدن نفت ایران تا توافق برجام

سام محمدپور*^۱
محمد رضا سعیدآبادی^۲

DOI:10.22034/ir.2021.130931

۱۰۳

چکیده

اصطلاح *رابطه ویژه* برای توصیف روابط بریتانیا و ایالات متحده و همکاری‌های گسترده اقتصادی، نظامی، و دیپلماتیک دو کشور پس از جنگ جهانی دوم به کار می‌رود. نهضت ملی شدن نفت ایران یکی از نخستین و توافق هسته‌ای برجام یکی از مهمترین مسائلی هستند که بریتانیا و آمریکا پس از برقراری رابطه ویژه با آن روبرو شده‌اند؛ رویدادهایی که می‌تواند برای درک عمیق‌تری از رابطه ویژه مورد مطالعه قرار گیرند. در همین راستا، پرسش اصلی پژوهش حاضر این بوده است که چگونه بریتانیا و ایالات متحده، با درک متقابل از اهمیت رابطه ویژه، حتی در وضعیت تضاد منافع نیز به دنبال حفظ رابطه ویژه بوده و هستند؟ در پاسخ به این پرسش و با بهره‌گیری از روش اسنادی و مطالعه روابط این دو متحد استراتژیک در دوران ملی شدن نفت ایران و توافق برجام در چهارچوب تئوریک نظریه اتحاد، این فرضیه مطرح شد که عدم مخالفت ایالات متحده با سیاست‌های ضدایرانی بریتانیا در دوران ملی شدن نفت ایران، و متقابلاً عدم مخالفت جدی بریتانیا با ایالات متحده در مسئله برجام، نشان داد که برای بریتانیایی‌ها و آمریکایی‌ها در سیاست خارجی، چیزی بالاتر از رابطه ویژه وجود ندارد و دو کشور به طور متقابل، نیاز به حفظ و تقویت رابطه ویژه را درک کرده‌اند.

واژگان کلیدی: آمریکا، بریتانیا، توافق برجام، رابطه ویژه، ملی شدن نفت ایران

۱. دانشجوی دکتری در گروه مطالعات بریتانیا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران

* mohamadpour@ut.ac.ir

۲. دانشیار گروه مطالعات اروپا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۸/۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۱۲

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره یازدهم، شماره پیاپی چهارم، صص ۱۳۲-۱۰۳



فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره یازدهم، شماره

اول، شماره پیاپی

چهارم، بهار ۱۴۰۰

مقدمه

رابطه ویژه^۱ در مفهوم خاص خود، اصطلاحی است که به منظور توصیف روابط نزدیک میان بریتانیا و ایالات متحده به کار می‌رود؛ روابطی که تنها به حوزه‌های سیاست خارجی، دفاعی-امنیتی و اقتصادی ختم نمی‌شود، بلکه در مفهومی گسترده‌تر و عمیق‌تر، تمام حوزه روابط عمومی و خصوصی میان دو کشور را در بر می‌گیرد. بنابراین، رابطه ویژه واقعی است که به مرور زمان و در نتیجه رویدادها و رویکردها و همچنین رهبری سیاسی دو کشور پا به عرصه ادبیات سیاسی گذاشته است. اولین بار، وینستون چرچیل، نخست‌وزیر بریتانیا در دوران جنگ جهانی دوم، اصطلاح رابطه ویژه را به کار برد و هدف وی از بیان این اصطلاح نشان دادن تفاوت صمیمیت در روابط دو کشور از سایر روابط دوجانبه معمول میان کشورها بود. در حقیقت، ثمره دوران خونین جنگ جهانی دوم برای دو کشور بریتانیا و ایالات متحده، تولد رابطه ویژه بود؛ دورانی که دو کشور همکاری‌های اطلاعاتی-امنیتی بسیاری با یکدیگر داشتند که در بسیاری موارد موفقیت‌آمیز نیز بود.

امروزه مفهوم رابطه ویژه از همکاری‌ها در یک یا دو حوزه خاص فراتر رفته و در حقیقت به بخش مهمی از هویت سیاست‌گذاری خارجی دو کشور تبدیل شده است؛ به‌ویژه برای بریتانیایی‌ها که بتوانند جایگاه خود را در سیاست بین‌الملل حفظ کرده و به حداقل نشانی از گذشته شکوهمند خود دست یابند. در واقع، به همان میزان که بریتانیایی‌ها لزومی برای همگرایی کامل در اروپا احساس نمی‌کنند و به نوعی خود را برتر از همسایگان خود می‌بینند، نزدیک شدن به ایالات متحده و حفظ رابطه ویژه با این کشور را نیاز و عنصر حیاتی سیاست خارجی خود می‌دانند. به عبارت دیگر، تفاوت نوع رابطه بریتانیا با ایالات متحده با سایر روابط دو جانبه در سطح روابط بین‌الملل را می‌توان اینگونه بیان کرد که منافع در هم تنیده استراتژیک، پیوندهای تاریخی و فرهنگی، و سرانجام درک متقابل ضرورت‌ها و منافع حیاتی از سوی یکدیگر باعث شده است که رابطه ویژه دو کشور در برهه‌های حساس تاریخی و حتی در زمان بروز اختلافات و تضاد منافع حفظ شود.

1. Special Relationship

بر این اساس، پژوهش حاضر، با تحلیل رفتار ایالات متحده در جریان ملی شدن نفت ایران (بحران شرکت نفت ایران و انگلیس)، تلاش می‌کند ریشه‌های این رابطه ویژه را در اوایل شکل‌گیری آن نشان داده و سپس با مطالعه رفتار بریتانیا پس از خروج یک‌جانبه ایالات متحده از برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)، چگونگی تداوم و قوام رابطه ویژه میان این دو کشور را در طول زمان مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. به بیان دیگر، با مطالعه مناقشه نفتی میان ایران و بریتانیا در اوایل دهه ۱۹۵۰ میلادی، و خروج ایالات متحده از توافق هسته‌ای برجام در سال ۲۰۱۸، که به ترتیب در تضاد با منافع ایالات متحده و بریتانیا بود، تصویری واضح از عمیق بودن رابطه ویژه میان این دو متحد استراتژیک به دست خواهد آمد.

روش پژوهش در این مقاله مطالعه موردی است و تلاش می‌شود به صورت ژرف و جزئی‌نگر به مطالعه و بررسی منافع ایالات متحده در جریان ملی شدن نفت ایران و رفتار این کشور در واکنش به این رویداد، و همچنین منافع بریتانیا در توافق هسته‌ای برجام و واکنش این کشور در قبال خروج یک‌جانبه ایالات متحده از این توافق مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. شیوه جمع‌آوری اطلاعات پژوهش به صورت کتابخانه‌ای بوده و در انجام این پژوهش عمدتاً از منابع دست اول که اکثراً نیز به زبان انگلیسی است، استفاده شده است. پژوهش حاضر در دو بخش اصلی سازمان‌دهی شده است: بخش اول به بررسی بحران به وجود آمده در جریان ملی شدن نفت ایران می‌پردازد و با در نظر گرفتن تضاد منافع دو کشور بریتانیا و ایالات متحده، چگونگی حفظ رابطه ویژه دو کشور مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش دوم و با مطالعه بحران خروج یک‌جانبه ایالات متحده از توافق هسته‌ای برجام، رویکرد کلان سیاست خارجی بریتانیا در قبال این رویداد مورد بررسی می‌گردد. در نهایت، در چارچوب رابطه ویژه، به تجزیه و تحلیل رفتار ایالات متحده و بریتانیا در قبال این دو رویداد و ارائه نتایج و یافته‌های حاصل از پژوهش خواهیم پرداخت.

1. Anglo-Persian Oil Company (AIOC)
2. Joint Comprehensive Plan of Action (JCPOA)

۱. چارچوب نظری: نظریه اتحاد^۱

جورج لیسکا، مشهورترین نظریه‌پرداز حوزه اتحاد در روابط بین‌الملل، معتقد است که صحبت درباره مسائل و موضوعات روابط بین‌الملل بدون اشاره به اتحادها ناقص و ناکافی است (Liska, 1968: 3).

یکی از زمینه‌های کمتر توسعه‌یافته در مطالعات روابط بین‌الملل، نظریه اتحاد است. این مسئله عمدتاً به این دلیل است که نظریه‌پردازان سنتی روابط بین‌الملل تمایل دارند که اتحادها را به عنوان تابعی از موضوعات گسترده‌تری مانند «ساختار سیستم» یا «توازن قدرت» در نظر بگیرند. به بیان دیگر، پژوهشگرانی که در حوزه اتحادها مطالعه کرده‌اند بیشتر تمایل دارند به جای فرآیندهای سیاسی اتحاد و حفظ آن، بر رابطه بین مجموع تعهدات اتحاد و فراوانی جنگ‌ها تمرکز کنند. البته مطالعات زیادی در مورد اتحادهای خاص، به ویژه در مورد ناتو انجام شده است و برخی از اینها محتوای نظری دارند. با این حال، همانطور که گفته شد پژوهشگران حوزه روابط بین‌الملل تمایل چندانی به نظریه‌های جامع اتحاد ندارند. جورج لیسکا با اثر *ملتها در اتحاد* (۱۹۶۲، ۱) اولین کسی بود که این کار را انجام داد و البته این کتاب همچنان برجسته‌ترین اثر در حوزه نظریه‌های مرتبط با اتحاد است (Synder, 1990: 103). در مجموع باید گفت که بدون شک، مطالعه نظری اتحادها نسبت به مطالعه بحران‌ها، جنگ‌ها و سایر آشکال درگیری، بسیار توسعه نیافته به نظر می‌رسد.

نظریه اتحاد از جمله نظریه‌های روابط بین‌الملل است که به تشریح و تبیین روابط میان دولت‌ها می‌پردازد. نظریه‌های مرتبط با اتحاد بر این اعتقادند که دولت‌ها برای دستیابی بهتر به اهداف خود، ناگزیر به ایجاد اتحاد و ائتلاف با سایر دولت‌ها هستند. در حقیقت امروزه هیچ دولتی، حتی ابرقدرتی همچون ایالت متحده، توان اقدام یکجانبه در عرصه بین‌المللی را ندارد و انجام این کار هزینه‌های سنگینی را برای آنها در پی خواهد داشت. در نتیجه، دولت‌ها اگر بخواهند در عرصه بین‌المللی فعال باشند، ناگزیر از ائتلاف، اتحاد و همکاری با دیگر کشورها هستند (قوام و ایمانی، ۱۳۹۱: ۳۸).

-
1. alliance theory
 2. George Liska
 3. Nations in Alliance

متغیرهای بسیاری در شکل‌گیری اتحادها در روابط بین‌الملل تاثیرگذار هستند. از آنجا که هدف بیشتر اتحادها ترکیب و افزایش توانایی‌ها و ظرفیت‌ها برای کسب منافع بیشتر است، دولت‌ها زمانی به اتحاد و ائتلاف می‌پردازند که سود آن بیش از زیان و ضرر آن باشد. به بیان دیگر، در عرصه روابط بین‌الملل هیچ دولتی انسان‌دوستانه عمل نمی‌کند؛ بلکه این منافع ملی است که رفتار آنها را در عرصه بین‌المللی شکل می‌دهد. همچنین، برخی نظریه‌پردازان همچون استیفن والت، قدرت کشورهایی که قصد ائتلاف دارند را نیز در نظر می‌گیرند. والت معتقد است که هرچه دولتی قدرتمندتر باشد، در مقابله با تهدید، تمایل بیشتری به برقراری توازن، اتحاد و ائتلاف خواهد داشت و متقابلاً هرچه کشوری ضعیف‌تر باشد، امکان بیشتری برای توسل به سیاست دنباله‌روی خواهد داشت (دوئرتی، ۱۳۸۴: ۶۹۵).

مسأله‌ی بعدی در بحث اتحادها ایدئولوژی حاکم بر دولت‌ها است. برخی نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، نقش ایدئولوژی را در شکل‌گیری اتحادها بسیار مهم می‌دانند و معتقدند که ایدئولوژی مشترک، باعث شکل‌گیری اتحاد و ائتلاف میان دولت‌ها می‌شود. در وضعیت طبیعی، کشورهایی با ایدئولوژی مشترک طبیعتاً راحت‌تر ائتلاف می‌کنند و البته دوام این اتحاد، به منافع مشترک و البته تهدیدهای مشترک طرفین ائتلاف بستگی دارد. عامل ایدئولوژیک در مواردی که با اشتراک منافع واقعی و باورهای مشترک ترکیب می‌شود، اتحاد را توانمندتر می‌سازد (مورگنتا، ۱۳۸۴: ۳۱۱).

برخی دیگر از نظریه‌پردازان، علل شکل‌گیری اتحادها را ترکیبی از متغیرهای داخلی و متغیرهای خارجی می‌دانند. به نظر میرسد این نظریه‌پردازان به مسئله شکل‌گیری اتحاد، نگاه جامع‌تری دارند. استدلال آنها این است که عوامل داخلی به ویژه متغیرهای اقتصادی و سیاسی، از ظرفیت شکل‌دهی به اتحاد برخوردارند. نقطه قوت این نظریات علاوه بر تأکید بر چشم‌انداز داخلی، تأکید بر سوم جهان است (Noe Oest, 2007: 58).

در مجموع، آن چیزی که واقعیت بیرونی دارد این است که هنوز نظریات اتحاد جدید پایه‌های نظری خود را بر اساس مفروضات رئالیسم بنا می‌سازند. مفهوم اتحاد در گذر زمان دچار تغییراتی شده است. در حالی که اتحادهای پیشین و سنتی بیشتر با

فاکتورهای نظامی شناخته شده‌اند، در عصر جدید، اهداف سیاسی-اقتصادی و حتی فرهنگی در کنار اهداف نظامی مطرح شده است.

۲. ادبیات پژوهش

نویسندگان و پژوهشگران زیادی درباره رابطه ویژه میان ایالات متحده و بریتانیا به مطالعه و پژوهش پرداخته‌اند. در این راستا مهمترین مطالعات مرتبط با رابطه ویژه که با موضوع پژوهش حاضر ارتباط بیشتری دارند، مورد ارزیابی قرار گرفته است.

استافر و همکاران در کتاب *روابط خارجی ایالات متحده در دهه ۵۰ (۱۹۷۷)* و با استناد به گزارش‌های سیاست خارجی آمریکا، بیان می‌دارند که سران دو کشور ایالات متحده و بریتانیا در دهه ۱۹۵۰ به اهمیت رابطه ویژه دو کشور کاملاً آگاه بوده و نه به دنبال آزمایش و خطای این رابطه، بلکه به دنبال حفظ و تقویت آن بوده‌اند.

رابین در کتاب *رازهای حکومت (۱۹۸۷)*، با نگاهی تاریخی بر این نکته تأکید می‌کند که مشکلات و چالش‌های فراوان ایالات متحده در اواخر دهه ۱۹۴۰، توانایی این کشور را در واکنش به بحران‌های رو به رشد، با کاستی‌های زیادی روبرو ساخته بود؛ و از این دوران به بعد، یافتن متحدی قابل اتکا و دائمی برای ایالات متحده بیش از پیش حیاتی به نظر می‌رسید.

کامرون وات در کتاب *موفقیت جان بال (۱۹۸۴)* بیان می‌دارد که این فقط بریتانیا بود که پیش‌نیازهای تبدیل شدن به متحدی دائمی برای ایالات متحده را برآورده می‌کرد. کمپبل در کتاب *ناو هواپیما بر غرق‌نشدنی (۱۹۸۶)* می‌نویسد برنامه‌ریزان سیاست‌گذاری خارجی در آمریکا نقش‌های متعددی همچون رهبری اروپای غربی، را برای بریتانیا، این متحده بالقوه، در سر می‌پروراندند.

روسن در کتاب *دگرگونی زندگی بریتانیایی (۲۰۰۴)*، بر این مسئله تأکید می‌کند که بریتانیایی‌ها هیچگاه نمی‌توانند تاریخ شکوهمند خود را فراموش کنند و به همین دلیل خود را هم‌تراز با همسایگان اروپایی خود نمی‌بینند. این مسئله در کنار اشتراکات فراوان انگلوساکسونی آنها با امریکایی‌ها، آنها را هر چه بیشتر به ایالات متحده نزدیک کرده است.

کیسر در مقاله خود با عنوان *اتحاد بریتانیا-ایالات متحده* (۲۰۱۰) بیان می‌کند که همانطور که امروزه مقامات آمریکایی اذعان دارند که این کشور در زمینه‌های مختلفی همچون تغییرات آب‌وهوایی، ثبات اقتصاد جهان و مواجهه با ایران کاملاً نیازمند کمک بریتانیا است، در دهه‌های پس از جنگ دوم جهانی نیز نیاز به همراهی بریتانیا برای آمریکایی‌ها ضروری بوده و تقریباً هیچ منطقه‌ای از جهان وجود نداشت که ایالات متحده در آن نیاز به کمک و همکاری بریتانیا نداشته باشد.

وُچتیک در مقاله خود با عنوان *هویت ملی بریتانیا و رابطه ویژه انگلو-آمریکایی* (۲۰۱۶) معتقد است که همکاری‌های ایالات متحده و بریتانیا نه محدود به یک حوزه خاص، که به بخشی از هویت سیاست خارجی دو کشور تبدیل شده است. سانگرو و همکاران در مقاله‌ای با نام *رابطه ویژه: ایالات متحده، بریتانیا و مصر در کانال سوئز* (۲۰۱۸)، تولد رابطه ویژه ایالات متحده و بریتانیا را ثمره دوران خونین جنگ دوم جهانی می‌دانند و معتقدند این رابطه تا به امروز بسیار موفقیت‌آمیز بوده است.

۳. رابطه ویژه و نهضت ملی شدن نفت ایران

اهمیت منابع و موقعیت جغرافیایی ایران همواره از موضوعات اصلی در سیاست خارجی بریتانیا بوده است. در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، ایران محور اصلی رقابت شدید اقتصادی و سیاسی میان بریتانیا و روسیه بود. پیروز این رقابت در واقع بریتانیایی‌ها بودند که با کشف نفت و امتیازنامه داری در سال ۱۹۰۱ موفق شدند نفوذ خود را گسترش داده و همزمان، دخالت روسیه بلشویکی در ایران را کاهش دهند (Hurewitz, 1956: 209). با پایان جنگ جهانی دوم، و با عملیات بهره‌برداری نفتی با محوریت پالایشگاه عظیم آبادان، ایران اهمیتی دوچندان در سیاست خارجی بریتانیا پیدا کرد.

بهره‌برداری‌های شرکت نفت ایران و انگلیس در ایران برای خزانه‌داری بریتانیا اهمیت حیاتی داشت و به همان میزان که استخراج نفت ایران رشد می‌کرد، به درآمدهای ارزی بریتانیا افزوده می‌شد. به همین دلیل، اگر امتیاز این شرکت از بین می‌رفت، ذخایر

ارزی بریتانیا به صورت غیر قابل جبرانی کاهش می‌یافت و با توجه به آسیب شدید ارزش و اعتبار پوند استرلینگ در سال‌های آغازین پس از جنگ دوم جهانی، پیامدهای ویرانگر اقتصادی گریبان‌گیر پادشاهی بریتانیا می‌شد. به عبارت دیگر، به دلیل وابستگی شدید بریتانیا به تجارت خارجی، حجم عظیم سرمایه‌گذاری این کشور در ایران، و این واقعیت که پول نفت به دلار (به عنوان ارز قابل تسعیر) پرداخت می‌شد، از دست رفتن امتیاز شرکت برای بریتانیا بسیار ناگوار به نظر می‌رسید. همان‌طور که روزنامه بریتانیایی در سال ۱۹۴۹ در یادداشتی نوشت: «ما نباید مهمترین سرمایه خارجی خود را که سهم حیاتی در تراز پرداخت ما ایفا می‌کند در مقابل دریافت میزان ناچیزی نفت در دوره‌ای محدود واگذار کنیم» (Marsh, 2003: 30).

این بحران همچنین تنها به پیامدهای اقتصادی برای بریتانیا ختم نمی‌شد بلکه اعتبار این کشور را نیز تهدید می‌کرد. در حقیقت شرکت نفت ایران و انگلیس در آبادان - که یکی از بزرگترین مناطق صنعتی در جهان بود - نماد تشکیلات اقتصادی بریتانیا در خارج از این کشور بود (Dattilo, 2010). جنگ جهانی دوم اهمیت ابعاد نظامی برخورداری از منابع نفتی را نیز نشان داده بود؛ چیزی که به وضوح در تصمیم پادشاهی بریتانیا مبنی بر خرید سهم غالب شرکت نفت ایران و انگلیس به منظور تأمین نفت نیروی دریایی سلطنتی قابل مشاهده است. علاوه بر این، بسیاری معتقد بودند که شرکت، ابزار سیاست‌گذاری بریتانیا در ایران نیز است؛ تا جایی که شرکت نفت ایران و انگلیس را «کشوری درون یک کشور دیگر» توصیف می‌کردند (Henniker-Major, 2013: 26).

علت اصلی مناقشه نفتی بین ایران و بریتانیا خواسته ایران برای مذاکره مجدد بر سر اعطای امتیاز به شرکت نفت ایران و انگلیس بود. این مناقشه به سرعت به یک بحران بین‌المللی بزرگ تبدیل شد و در کانون نگرانی‌های بریتانیایی پس از جنگ قرار گرفت. برای بریتانیا، شرکت نفت ایران و انگلیس یک دارایی غیر قابل جایگزین بود و از دست رفتن این امتیاز به پیامدهای احتمالی زیر منجر می‌شد:

- از دست رفتن بزرگترین دارایی خارجی بریتانیا؛
- خدشه وارد آمدن به اعتبار بریتانیا و امکان الگوبرداری از ایران

توسط سایر کشورها؛

- خسارت شدید به تراز مالی بریتانیا: نفت ایران بزرگترین سرمایه برای ذخیره ارزی (دلار) این کشور بود؛
- نقض قراردادی که بر اساس قوانین بین‌المللی منعقد شده بود (Henniker-Major, 2013: 18).

برای کشوری که پس از جنگ جهانی دوم به شدت به تجارت خارجی وابسته بود، به‌ویژه اینکه در بحران‌های اقتصادی پس از جنگ نیز غوطه‌ور بود؛ بحران‌هایی چون ناکامی در قابل تبدیل کردن پوند استرلینگ در سال ۱۹۴۷ و متعاقباً کاهش شدید ارزش پول ملی در سال ۱۹۴۹، این پیامدها بسیار ناگوار به نظر می‌رسید. با وجود این پیامدها، ضروری‌ترین اولویت بریتانیا در مناقشه نفتی حفظ موقعیت اقتصادی این کشور بود. بدون ذخیره ارزی، هیچ‌امیدی به انجام تعهدات مالی و بدهی‌های خارجی و حفظ وضعیت ابرقدرتی بریتانیا وجود نداشت.

۱۱۱



درک متقابل بریتانیا و ایالات متحده از اهمیت رابطه ویژه: از ملی‌شدن نفت ایران تا توافق برجام

۳-۱. روابط بریتانیا و ایالات متحده در دوران ملی‌شدن نفت ایران

در بریتانیای پس از جنگ، روابط با ایالات متحده سنگ بنای سیاست خارجی این کشور را تشکیل می‌داد. در عین حال، نابرابری فزاینده بین ظرفیت‌های دو کشور، مدیریت این روابط را برای بریتانیا دشوار کرده بود و همواره این احتمال وجود داشت که دیدگاه‌های آمریکا بر سیاست بریتانیا سایه افکند. پادشاهی بریتانیا مایل بود با ایجاد و تقویت نیاز متقابل آمریکا، نفوذ خود را در واشنگتن حفظ کند. در آن سوی اقیانوس اطلس، دولت ترومن در ایالات متحده پس از تردیدهای اولیه و سیاست سکوتی که در قبال مناقشه نفتی ایران و بریتانیا در پیش گرفته بود، احساس کرد زمان میانجیگری و مداخله فرا رسیده است. نگرانی اصلی آمریکایی‌ها به این مسئله بر می‌گشت که مبادا این مناقشه، تأمین منابع حیاتی نفت به غرب را با مخاطره روبرو سازد. این کشور همچنین عمیقاً نگران تهدید فزاینده کمونیسم برای خاورمیانه بود. بسیاری از سیاست‌مداران آمریکایی معتقد بودند پیگیری و لجاجت بریتانیا برای تحقق خواست‌های خود در مقابل ایران می‌تواند این کشور را به دامن شوروی انداخته و با بی‌ثبات ساختن خاورمیانه، راه را برای نفوذ شوروی در تمام این منطقه استراتژیک هموار سازد (Marsh, 1998: 530).

همزمان با اوج گرفتن بحران نفتی، توافق‌نامه مهمی میان بریتانیا و ایالات متحده منعقد شد که اصول کلی آن عبارت بود از محترم شمردن قراردادهای بین‌المللی، اهمیت پایداری بازارهای نفت، تهدید کمونیسیم، و اهمیت اقتصادی امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس (Marsh, 2003: 59). بریتانیایی‌ها نسبت به مداخله ایالات متحده در این مناقشه امید زیادی داشتند و به عقیده آنها این توافق‌نامه می‌توانست با حل و فصل اختلاف نفتی، موقعیت آنها را در خاورمیانه تقویت کند. با این حال، دو کشور در یک مورد مهم اختلاف نظر عمیق داشتند: در حالی که جنبه اقتصادی برای بریتانیا اهمیت بسیاری داشت، دغدغه اصلی ایالات متحده مقابله با تهدید و نفوذ کمونیسیم بود. در همین زمان، دو عامل دیگر اختلافات دو کشور را بیش از پیش برجسته کرد. اول اینکه، آمریکایی‌ها از درگیری در مناقشه‌ای که قدرتی برای حل و فصل آن نداشتند، بسیار ناامید شده بودند. عامل دوم این بود که بریتانیایی‌ها به شدت به نیت ایالات متحده مشکوک بودند و تفکر غالب در میان سیاست‌مداران بریتانیایی این بود که همتایان آمریکایی‌شان قصد دارند موقعیت آنها در ایران را غصب کرده و منافع بریتانیا را قربانی اقتضانات جنگ سرد کنند (Marsh, 1998: 531).

همانطور که گفته شد امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس برای حفظ وضعیت ابرقدرتی بریتانیا اهمیتی اقتصادی، استراتژیک، و نمادین داشت. در می ۱۹۵۱ و هنگامی که محمد مصدق، نخست‌وزیر ناسیونالیست ایران، دارایی‌های شرکت نفت ایران و انگلیس را ملی کرد، اوضاع بسیار تنش‌آلود شد. بریتانیا به طور رسمی تصریح کرد که نباید اجازه داد ایران از چنین اقدامی بدون مجازات فرار کند و تمام جهان باید شاهد این مجازات باشند. در همین راستا، تحریم‌های شدید اقتصادی و تحریم نفتی برای تسلیم ایرانی‌ها اعمال شد. همزمان با تحریم‌ها، مراحل حقوقی برای بی‌اعتبار کردن دولت ایران از نظر حقوقی دنبال شد و حتی تهدید به اقدامات نظامی نیز روی میز قرار گرفت (Abrahamian, 1982: 268). با این وجود، سیاست‌های بریتانیا برای رسیدن به موفقیت تا حد زیادی بستگی به یک متغیر مستقل داشت: پشتیبانی کامل ایالات متحده (Ann Heiss, 1994: 534). در واقع، تحریم نفتی ایران بدون حمایت دولت آمریکا عملاً غیرقابل اجراء بود؛ جایی که شرکت‌های چندملیتی آمریکایی بازار نفت را در

دست داشتند. تحریم‌های اقتصادی نیز در صورت کمک آمریکایی‌ها به ایران کاملاً بی‌اثر می‌شد. علاوه بر این، ایران، بدون اتخاذ موضع آشکار له یا علیه ایالات متحده یا بریتانیا، به دنبال استفاده از اختلافات میان این دو کشور و دستیابی به امتیازات بیشتر بود.

۳-۲. تضاد منافع بریتانیا و ایالات متحده

به دنبال جنگ جهانی دوم اهمیت و جایگاه ایران برای ایالات متحده، همانند بسیاری از کشورهای خاورمیانه رشد قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد. تعلل عاقدانه استالین در عقب‌نشینی سربازان شوروی از شمال ایران در سال ۱۹۴۶ تبدیل به یک بحران بین‌المللی شده بود و این ایالات متحده بود که با تعقیب سیاست درهای باز با هرگونه نفوذ شوروی مخالفت کرد و سرانجام با فشارهای این کشور و عقب‌نشینی شوروی، به دنبال این بود که قهرمان استقلال ایران لقب بگیرد (Hess, 1974: 118). توافقات آمریکا و ایران پس از عقب‌نشینی روس‌ها با نفوذ فزاینده این کشور در ایران همراه شد و سرانجام با استقرار پایگاه نظامی آمریکا در ششم اکتبر ۱۹۴۷، ایران به کانون اصلی حفظ منافع ایالات متحده در خاورمیانه تبدیل شد (Ricks, 1979: 163). در راستای همکاری‌های بین دو کشور، ایالات متحده در سپتامبر ۱۹۴۸ به تجدید ساختار ژاندارمری ایران کمک کرد و اعتباری ده میلیون دلاری برای خرید اسلحه اختصاص داد. ایالات متحده همچنین به آموزش سربازان ایرانی پرداخت و سلاح‌های ضدتانک در اختیار ارتش ایران قرار داد (Gasiorowski, 2019: 176). در حقیقت، با شروع جنگ سرد و به دلیل موقعیت ژئواستراتژیکی و منابع نفتی ایران، حساسیت‌های آمریکا در مورد ایران افزایش چشمگیری یافته بود.

موضع مقامات آمریکایی نسبت به نحوه عملکرد پادشاهی بریتانیا در قبال مناقشه نفتی کاملاً انتقادی بود و ازینکه هم‌تایان بریتانیایی آنها حرکت سازنده‌ای در راستای رفع اختلافات با ایران انجام نداده‌اند، بسیار ناامید بودند (Elm, 1992: 151). دولتمردان آمریکایی، دغدغه‌های اقتصادی بریتانیا را به معنی دست کم گرفتن تهدید کمونیسم ارزیابی می‌کردند و این برای آنها غیرقابل قبول بود (Ann Heiss, 1994: 521).

1. Open Door Policy

آمریکایی‌ها همچنین با مداخله احتمالی نظامی بریتانیا در ایران به شدت مخالف بودند و در تابستان ۱۹۵۱ تمام تلاش خود را به کار گرفتند تا بریتانیا را از انجام چنین اقدامی منع کنند. آنها همچنین با تلاش بریتانیا برای تحریم شدید اقتصادی و آنچه گرسنه‌نگه داشتن مردم ایران می‌خواندند، مخالفت کرده و معتقد بودند این امر می‌تواند ایران را به متحدی برای شوروی تبدیل کند (Elm, 1992: 231). نگاه تقلیل‌گرایانه بریتانیا نسبت به اعطاء حداقل امتیازات به ایران نیز در تضاد با منافع ایالات متحده قرار داشت و آمریکایی معتقد بودند بریتانیا در این امر باید تساهل بیشتری از خود نشان دهد. علاوه بر این موارد، نگرش امپریالیستی بریتانیا در رابطه با شرکت نفت ایران و انگلیس، جایگاه غرب را برای استفاده ابزاری از ناسیونالیسم در جهان سوم به عنوان سپری در برابر کمونیسم با مخاطره روبرو کرده بود (Elm, 1992: 68).

بریتانیایی‌ها از رفتار ایالات متحده در مناقشه نفتی، به‌ویژه با توجه به حمایت آنها از آمریکا در جنگ کره، به شدت ناراضی بودند. آنها معتقد بودند که آمریکایی‌ها در مسئله تهدید کمونیسم در ایران بیش از حد بدبین است و سیاست‌های آمریکا در منطقه را ناشی از بی‌تجربگی آنها (با توجه به سیاست انزوای آمریکا) در سیاست خارجی می‌دانستند و صراحتاً اعلام می‌کردند که آمریکا نباید منافع متحد اصلی خود را به سادگی قربانی کند (Marsh, 1998: 537). پادشاهی بریتانیا همچنین بر این باور بود که عدم حمایت صریح آمریکا از موضع بریتانیا انگیزه مضاعفی به جاه‌طلبی‌های ایران داده است و بنابراین آمریکا را مسئول تعمیق بحران نفتی می‌دانستند. علاوه بر این، تمایل شدید ایالات متحده برای ساخت میدان‌های جدید نفتی، این ترس را در میان سیاست‌مداران بریتانیایی ایجاد کرده بود که آمریکایی‌ها به دنبال تغییر شرایط به نفع شرکت‌های نفتی خود هستند. مقامات بریتانیایی همچنین به شدت نگران از دست دادن سهم غالب شرکت نفت ایران و انگلیس بودند (Abdelrehim, 2010: 61). این بدبینی تا جایی بر مقامات بریتانیایی غالب شده بود که تلاش‌های آمریکا برای آرام کردن اوضاع و از بین بردن ابهامات تا حد زیادی بی‌اثر بود.

بریتانیایی‌ها تلاش‌های زیادی انجام دادند تا ایالات متحده را در موقعیتی قرار دهند که در نهایت منافع این کشور تامین شود؛ همانطور که پیشنهاد مشترک ترومن-چرچیل

در اوت سال ۱۹۵۲ و سپس نسخه تعدیل شده آن در فوریه ۱۹۵۳ در چارچوب همین تلاش‌ها صورت می‌گرفت (Pirouz, 2004: 488). هر زمان که اقدامات بریتانیا با بی‌میلی آمریکایی‌ها روبرو می‌شد، آنها با دادن امتیازات جزئی تلاش می‌کردند مانع از اتخاذ یک سیاست مستقل توسط ایالات متحده شوند؛ سیاستی که می‌توانست با تضعیف مضاعف موضع بریتانیا همراه باشد. البته در تمام این مدت، هدف اصلی بریتانیا اطمینان یافتن از این مسئله بود آمریکا از بحران نفتی ایجاد شده برای غصب جایگاه بریتانیا در ایران استفاده نمی‌کند.

از طرف دیگر، آمریکایی‌ها قصد داشتند مسئولیت یک سکوی نفتی ایران را بر عهده بگیرند و از این طریق بتوانند تا از نفوذ کمونیسم در ایران جلوگیری کرده و همزمان احترام گذاشتن به قراردادهای بین‌المللی را به ایران یادآوری کنند (Romero, 2014: 477). دلیل دیگر آنها از این کار سوق دادن بریتانیا به اتخاذ یک موضع سازش‌کارانه بود و در این راستا طرحی مشابه قرارداد آرامکو با عربستان سعودی را تنظیم کردند که سود حاصل از فروش نفت را به طور برابر (هر طرف ۵۰ درصد) در نظر می‌گرفت (Romero, 2014: 472). برای آمریکایی‌ها، انعقاد چنین قراردادهای منصفانه‌ای (نسبت به بریتانیا) بسیار مهمتر از ادامه‌دار شدن بحران در بازار نفت بود؛ بازاری بود که غرب به شدت به آن وابسته بود. برخی از اقدامات آمریکا در این راستا عبارت بود از: ترغیب بریتانیا برای ارائه امتیازات بیشتر به ایران و راضی نگه داشتن این کشور؛ افزایش کمک‌های نظامی (محدود) و کمک‌های مالی (قابل توجه) به ایران؛ و سعی در ارائه چهره‌ای مطلوب از خود و مبرا دانستن آمریکا از سیاست‌های امپریالیستی بریتانیا؛ و البته تمام این اقدامات بیش از پیش دولت فخیمه بریتانیا را می‌آزرد.

۳-۳. از تضاد منافع تا وابستگی متقابل

تنش‌های ایجاد شده در روابط میان بریتانیا و ایالات متحده در وهله اول مولود نیازهای دو کشور با توجه به موقعیت‌های جدید آنها در جهان پس از جنگ بود. با این وجود، پرسش اصلی اینجاست که چرا با وجود تمام تنش‌ها و تضاد عمیقی که میان منافع دو کشور در

رابطه با ملی شدن نفت ایران وجود داشت، ایالات متحده تمایلی به افزایش تنش‌ها با بریتانیا و یا برهم زدن روابط خود با این کشور را نداشت؟ پاسخ این پرسش دارای دو بعد مهم است. در وهله اول، سیاست‌گذاران آمریکایی همسویی رابطه ویژه با منافع ایالات متحده را در بعد جهانی بسیار بیشتر از منافع خاص این کشور در ایران ارزیابی می‌کردند. دوم اینکه، آمریکایی‌ها تمایل چندانی به پذیرش مسئولیت امنیت خاورمیانه نداشتند و ترجیح می‌دادند بریتانیا، به عنوان تضمین‌کننده امنیت خاورمیانه، ابتکار عمل را در دست داشته باشد. در نتیجه، آنها با وجود تمام اختلافاتی که با بریتانیا در زمینه مناقشه نفتی این کشور با ایران داشتند، و در حالی که می‌توانستند با فشار بیشتر به بریتانیا آنها را وادار به اعطاء امتیازات مورد نظر ایران کنند، از انجام این کار و تشدید تنش با بریتانیا خودداری کرده و حرکت در مسیر اتحاد با این کشور را آغاز کردند که در ادامه با جزئیات بیشتری به آن پرداخته می‌شود. در اواخر دهه ۱۹۴۰ میلادی، سیاست مهار ایالات متحده با مخاطراتی روبرو شده بود. کمونیسم چین را درنور دیده بود و به رشد روزافزون خود در آسیا ادامه می‌داد. خاورمیانه در برابر افزایش احساسات ناسیونالیستی از یک سو و حمایت ترومن از اسرائیل از سوی دیگر بی‌ثبات شده بود، و البته ایالات متحده با یک رکود اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کرد که این مشکلات، به بسیاری از کشورها سرایت کرده بود (Mayers, 1986: 142). به عبارت دیگر، رکود اقتصادی در ایالات متحده به ترس از بازگشت سیاست‌های خودکفایی اقتصادی، کاهش تولید، ریاضت اقتصادی در بریتانیا، و حتی نزدیکی ژاپن و آلمان به شوروی منجر شده بود. توانایی آمریکا در واکنش به بحران‌های رو به رشد با کاستی‌های زیادی روبرو بود و این مسائل در کنار قدرت گرفتن دوباره سازمان جاسوسی شوروی و انتقاد شدید مطبوعات آمریکایی از سیاست خارجی این کشور به دلیل آنچه «نرم» برخورد کردن با کمونیسم می‌خواندند کار را بیش از پیش برای این سیاست‌مداران کشور دشوار ساخته بود (Rubin, 1987: 59). در نهایت مهمترین بحران برای آنها، آزمایش اتمی شوروی در سپتامبر ۱۹۴۹ بود که به طور رسمی انحصار اتمی ایالات متحده را شکست و برای این کشور چاره‌ای جز ارزیابی مجدد سیاست‌ها و برنامه‌های استراتژیک نگذاشت (Burr, 2009).

پاسخ ایالات متحده به این حوادث، سند سیاستی اهداف و برنامه‌های امنیت ملی ایالات متحده^۱ بود که در حقیقت زائیده افکار پل نیتز، مدیر برنامه‌ریزی سیاسی این کشور بود. وی بر این اندیشه تاکید می‌کرد که ایالات متحده دیگر نمی‌تواند و نباید منفعل عمل کند و ابتکار عمل در جنگ سرد را به اتحاد جماهیر شوروی واگذار کند. این سند محور اصلی سیاست مهار را از اروپا به جهان سوم گسترش داد (Drew, 1994: 9). برای عملی کردن این ایده‌های بزرگ، ایالات متحده به متحدی دائمی نیاز داشت که در بلندمدت، قدرتمند بوده و همزمان دوستی قابل اعتماد باشد و اهداف و ارزش‌های اساسی یکسانی با ارزش‌های آمریکایی داشته باشد.

در میان تمام کشورها، فقط بریتانیا بود که این ویژگی‌ها و در واقع پیش‌نیازهای متحد دائمی شدن با ایالات متحده را برآورده می‌کرد. پیوندهای فرهنگی و سیاسی میان این دو کشور ناگسستنی به نظر می‌رسید و مهمتر از همه، قدرت اقتصادی و نظامی بریتانیا و البته ثبات سیاسی این کشور با هیچ متحد دیگری قابل مقایسه نبود (Watt, 1984: 118). در سال ۱۹۴۹، بریتانیا حتی نسبت به ایالات متحده نیز سهم بیشتری از درآمدهای ملی خود را صرف امور نظامی کرده بود و در سال ۱۹۵۰ تولید داخلی بریتانیا دو و نیم برابر فرانسه و ۵۰ درصد بیشتر از آلمان غربی بود (Marsh, 1998: 539). علاوه بر این، این کشور بیش از ۴۰ درصد از هزینه‌های دفاعی اعضای ناتو در اروپا را تقبل می‌کرد (Gallagher and Seal, 1982: 149). این کشور همچنین یک موقعیت اقتصادی مهم در مرکز جامعه مشترک‌المنافع^۲ و منطقه استرلینگ در اختیار داشت و البته یک موقعیت استراتژیک حیاتی نیز در اروپا داشت. علاوه بر این، دوستی آنگلو-آمریکایی، کشورهای مشترک‌المنافع را ترغیب می‌کرد تا همسویی خود با غرب را حفظ کنند. این امر اهمیتی دوچندان داشت، زیرا جامعه مشترک‌المنافع به خودی خود یک ساختار آماده برای رسیدن به جهان آزاد مورد نظر آمریکایی‌ها بود. در واقع، برای ایالات متحده جامعه مشترک‌المنافع از نظر سیاسی، اقتصادی و استراتژیک اهمیت بیشتری نسبت به سایر گروه‌ها و سازمان‌های موجود در آن زمان داشت.

1. United States Objectives and Programs for National Security (NSC 68)
2. Commonwealth of Nations

در نتیجه، در حالی که از یک طرف دامنه و تنوع منافع بریتانیا منشأ اصلی تنش و اصطکاک در رابطه آنگلو-آمریکایی بود، در عین حال بریتانیا را در موقعیتی خاص برای تحقق بسیاری از اهداف ایالات متحده قرار می‌داد؛ جایی که آمریکایی‌ها به دلایل مختلفی امکان و یا تمایل اعمال قدرت در آن را نداشتند. در حقیقت، برنامه‌ریزان سیاست‌گذاری خارجی در آمریکا نقش‌های متعددی را برای بریتانیا در سر می‌پروراندند: رهبر اروپای غربی به عنوان یک جغرافیای یکپارچه؛ متحد اصلی در برنامه‌ریزی‌های استراتژیک و همکاری‌های اطلاعاتی؛ محور و مرکز جامعه مشترک‌المنافع؛ یار و همراه اصلی در یک نظام تجارت چندجانبه؛ حامی سازمان ملل متحد؛ و در نهایت تأمین‌کننده پایگاه‌های نظامی و استراتژیک (Campbell, 1984). برای آمریکایی‌ها واضح بود که هیچ کشور دیگری نمی‌توانست این نقش‌ها را انجام دهد. در ایالات متحده اعتقاد غالب بر این بود که اصل مهم برای منافع آمریکا باید در نظر گرفتن این مسئله باشد که روابط خود را با بریتانیا به گونه‌ای توسعه بخشد که بدون نیاز به ملاحظات رسمی، آمریکا را قادر به استقرار سربازان خود در بریتانیا و کشورهای اقماری‌اش کند. نیاز به همراهی بریتانیا تا اندازه‌ای برای آمریکایی‌ها ضروری بود که تقریباً هیچ منطقه‌ای از جهان وجود نداشت که ایالات متحده در آن نیاز به کمک و همکاری بریتانیا نداشته باشد. همانطور که امروزه مقامات آمریکایی اعلام می‌کنند این کشور در زمینه تغییرات آب‌وهوایی، ثبات اقتصاد جهان و مواجهه با ایران کاملاً نیازمند کمک بریتانیا است (Kaiser, 2010). بنابراین آمریکایی‌ها تلاش می‌کردند تا یک سیاست مشترک با بریتانیا در تمام حوزه‌ها تدوین و انجام شود؛ سیاست‌هایی که بریتانیا را نیز در موقعیتی ویژه قرار می‌داد.

در حالی که نابرابری قدرت دو کشور مسئله‌ای واضح بود، تهدید کمونیزم احساس وابستگی متقابل به بریتانیا را برای آمریکایی‌ها دو چندان کرد و این احساس وابستگی و تمایل به همکاری آنگلو-آمریکایی، برخی از سیاست‌های انتقادی آمریکا نسبت به بریتانیا را نیز تعدیل کرده بود. در این زمان، «ویژه بودن» روابط بریتانیا و آمریکا هم از نظر کیفیت و هم کمیت نیز تقویت شد. تلاش‌ها برای تقویت این روابط با پیروزی آیزنهاور در انتخابات

1. Dwight D. Eisenhower

ریاست‌جمهوری آمریکا و انتصاب جان دالس به عنوان وزیر خارجه به شدت تسریع شد. می‌توان گفت با روی کار آمدن آیزنهاور، سیاست‌های ایالات متحده در جریان ملی شدن نفت ایران و رابطه این کشور با بریتانیا کاملاً دگرگون شد (Kinzer, 2003: 3). در این دوران گزارشی توسط آمریکایی‌ها نوشته شده است که اهمیت درک متقابل دو کشور از رابطه ویژه را به خوبی نشان می‌دهد: «یک رابطه ویژه میان ایالات متحده و بریتانیا وجود دارد و لازم است که این رابطه به بوته آزمایش گذاشته شود؛ نه برای این که ببینیم می‌توانیم آن را حفظ کنیم یا خیر؛ بلکه ببینیم چگونه می‌توانیم آن را تقویت کنیم» (Staufer et al., 1977: 870)، و مهمترین رویدادی که در این دوران می‌توانست رابطه ویژه میان این دو متحد استراتژیک را آزمایش کند، مناقشه نفتی بریتانیا با ایران بود.

۴. رابطه ویژه و خروج ایالات متحده از توافق هسته‌ای برجام

در ۱۴ ژوئیه ۲۰۱۵، ایران و گروه ۵+۱ (ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه، روسیه، چین، و آلمان)، که از سال ۲۰۰۶ مذاکرات بسیاری را با ایران بر سر برنامه هسته‌ای این کشور انجام داده بودند، بر سر طرحی به نام برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) به توافق نهایی رسیدند. برجام، اعمال محدودیت‌های لازم برای اطمینان از صلح‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای ایران را ضروری می‌دانست. بر اساس این سند، اعمال این محدودیت‌ها باید همزمان با آغاز رفع تحریم‌های گسترده ایالات متحده، اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد علیه ایران صورت می‌گرفت. توافق هسته‌ای برجام در حقیقت جایگزین یک توافق هسته‌ای موقت به نام برنامه اقدام مشترک بود که از سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۶ اجرا می‌شد (Kerr and Katzman, 2018: 83). در حقیقت، پس از بیست و دو ماه مذاکره میان شش قدرت جهانی با ایران و هفده روز مذاکرات بسیار فشرده در وین پایتخت اتریش، توافق جامع و نهایی بر سر آینده برنامه هسته‌ای ایران شکل گرفت و روز اجرای برجام ۱۶ ژانویه ۲۰۱۶ اعلام شد که این روز در حقیقت نمایانگر تکمیل تعهدات ایران ذیل برجام است. با تصویب قطعنامه ۲۲۳۱ شورای

1. John Foster Dulles
2. Joint Plan of Action (JPA)
3. Implementation Day

امنیت سازمان ملل، هر شش قطعنامه قبلی صادر شده علیه ایران ملغی اعلام شد^۱ و تاریخ شروع رفع تحریم‌های هسته‌ای ایران مشخص شد (Kerr and Katzman, 2018: 83). از نظر بریتانیا، توافق هسته‌ای برجام یک راه حل سازنده درباره برنامه هسته‌ای ایران پیش روی نظام بین‌الملل قرار داد. هسته اصلی این توافق‌نامه بر محور کاهش فعالیت‌های هسته‌ای ایران و بازرسی‌های منظم بین‌المللی از تأسیسات هسته‌ای این کشور، در ازای رفع تحریم‌های هسته‌ای توسط اتحادیه اروپا، ایالات متحده و سازمان ملل تنظیم شده است. با این کار، برجام تضمین می‌کند که مدت زمان گریز هسته‌ای^۲ (مدت زمانی که به زعم غرب، ایران برای ساخت بمب هسته‌ای نیاز دارد)، تا زمانی که این توافق در حال اجرا باشد، حداقل یک سال خواهد بود (Albright et al., 2015: 1). برجام از زمان تصویب در سال ۲۰۱۵، تنش‌های قابل ملاحظه‌ای را خنثی کرده است؛ تنش‌هایی که زمانی تا مرز اقدام نظامی توسط ایالات متحده پیش رفته بود.

بریتانیا در چارچوب سه کشور اروپایی^۳ (در کنار فرانسه و آلمان)، همواره به دنبال حفظ و تداوم برجام بوده است. از تاریخ اجرای این توافق در ژانویه ۲۰۱۶، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی^۴ پایبندی ایران را در ده بیانیه مختلف تأیید کرده است. کاهش تحریم‌ها و گسترش چشمگیر تجارت با اروپا، منجر به رشد قابل توجه اقتصادی برای ایران شده بود و این کشور براساس اعلام صندوق بین‌المللی پول، سریعترین رشد اقتصادی را در خاورمیانه و شمال آفریقا در سال ۲۰۱۶ تجربه کرد؛ رشدی که از سال ۲۰۱۰ بی‌سابقه بود (World Bank, 2017). بریتانیا این تحولات را با نگاهی مثبت دنبال می‌کرد و امیدوار بود که برجام منجر به نقش سازنده‌تر ایران در خاورمیانه، به‌ویژه در کشورهایی مانند سوریه، عراق و یمن شود. ایران نیز به نوبه خود امیدوار بود که غرب با وجود برجام، نقش و منافع ایران در

۱. برای اولین بار در تاریخ سازمان ملل، کشوری با گرفتن قطعنامه‌های متعدد و تحریم‌های شدید اقتصادی، نظامی، نفتی و موارد مرتبط با کالاهایی با کاربرد دوگانه ذیل فصل ۷ منشور ملل متحد، توانسته بدون حتی یک روز اجرای این قطعنامه‌ها، همه قطعنامه‌های قبلی را لغو و از ذیل فصل ۷ منشور خارج شود.

2. **Beakout Time**
3. **The EU Big Three**
4. **The International Atomic Energy Agency (IAEA)**

خاورمیانه را به رسمیت بشناسد و به موازات این، چشم به تجارت و سرمایه‌گذاری بیشتری، به ویژه از طرف اروپایی‌ها دوخته بود.

چالش‌های بریتانیا در زمینه تعمیق تجارت با ایران در دوران پس از برجام، از آن سوی اقیانوس اطلس ناشی می‌شد. در حقیقت، عدم تمایل بانک‌ها و موسسات بریتانیایی و به طور کلی اروپایی برای تسهیل و افزایش مبادلات بانکی با ایران در این دوران، به تحریم‌های موجود ایالات متحده علیه ایران و همچنین عدم اطمینان این مؤسسات به سرمایه‌گذاری بلندمدت در ایران با توجه به مواضع خصمانه ایالات متحده علیه این کشور مربوط می‌شد (Coville, 2018: 3). به عبارت دیگر، از آنجا که برخی بانک‌های بریتانیایی و اروپایی به دلیل نقض تحریم‌های ایران، با تجربه جریمه‌های سخت میلیارد دلاری ایالات متحده مواجه بوده‌اند، علی‌رغم توافق برجام و رفع تحریم‌ها، همچنان نگران سرمایه‌گذاری‌های گسترده در ایران بودند؛ زیرا که هیچ اطمینانی نیز از سوی ایالات متحده برای رفع این نگرانی‌ها وجود نداشت. برای نمونه بانک بریتانیایی استاندارد چارترد^۱ به دلیل نقض قوانین مربوط به تحریم‌های ایران به پرداخت ۱٫۱ میلیارد دلار محکوم شد (Freifeld, 2019).

این مسائل، همزمان با تحویل کاخ سفید به دونالد ترامپ^۲ در ژانویه ۲۰۱۷ (همزمان با اولین سالروز اجرای برجام)، به طرز چشمگیری پیچیده‌تر شد. ترامپ که قبل و پس از انتخابات ریاست‌جمهوری مخالف صریح توافق هسته‌ای با ایران بود و در موارد متعددی برجام را «بدترین معامله تاریخ» و «مایه شرمساری ایالات متحده» خوانده بود، در اکتبر ۲۰۱۷ و با این استدلال که کاهش تحریم‌های آمریکا متناسب با اقدامات انجام شده توسط ایران برای مهار برنامه هسته‌ای خود نیست، اعلام کرد که از برجام خارج خواهد شد (Landler and Sanger, 2017). این تهدیدات در حالی صورت می‌گرفت که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی همواره پایبندی ایران را به برجام را تایید کرده بود. اندکی پس از آن، در ژانویه ۲۰۱۸، ترامپ به بریتانیا، فرانسه و آلمان اولتیماتومی دوباره داد تا نقص‌های به زعم وی فاجعه‌بار توافق هسته‌ای را برطرف کنند، در غیر این صورت، ایالات متحده مجدداً تحریم‌های هسته‌ای ایالات متحده را باز می‌گرداند (Holland, 2018).

^۱ Standard Chartered

^۲ Donald Trump

تغییر موضع ایالات متحده و خروج از برجام نگرانی‌های بسیاری در محافل سیاسی بریتانیا ایجاد کرد؛ به‌ویژه اینکه دولت جدید کاخ سفید، بر خلاف دولت پیشین خود، موضع بسیار خصمانه‌ای نسبت به ایران اتخاذ کرده بود. این تحولات، اروپا را نیز با چالش‌های بیشتری روبرو کرد. از دیدگاه بریتانیا، فرانسه و آلمان، توافق هسته‌ای ثبات و امنیت اروپا را به‌ویژه در شرایط ناپایدار خاورمیانه تضمین می‌کرد و به همین دلیل این کشورها جزء اولین گروهی بودند که در قالب سه کشور اروپایی به دنبال پیدا کردن راه حلی دیپلماتیک برای حل بحران خروج آمریکا از برجام بودند. به این ترتیب و با وجود اولتیماتوم ترامپ، هماهنگی و همکاری‌های صورت گرفته میان آنها برای نجات برجام تا حدودی قابل توجه بود. لندن در کنار پاریس و برلین و با تکیه بر تجربیات موفق پیشین، در کنار انتقاد از مواضع واشنگتن، به دنبال آن بود که با تعمیق همکاری‌ها در دو سوی اقیانوس اطلس، ایالات متحده را به بازگشت به برجام ترغیب کند (Aslani et al., 2019). همانگونه که گفته شد، برای بریتانیا برجام کلید امنیت منطقه بود. به همین دلیل خروج ایالات متحده از توافق هسته‌ای برجام و فروپاشی آن به معنای بی‌ثبات‌سازی منطقه، تضعیف پیمان منع گسترش جنگ‌افزارهای هسته‌ای^۱ و ایجاد ایرانی متخاصم‌تر نسبت به غرب بود. علاوه بر این، خروج ایالات متحده از توافق، آن هم در حالی که ایران به تعهدات خود عمل می‌کند، اتحاد ایجاد شده میان اروپا و ایالات متحده را به مخاطره می‌انداخت.

بنابراین، هدف منطقی بریتانیا برای حفظ و تقویت برجام، بیش از هر چیز، افزایش ثبات سیاسی در خاورمیانه بود. برای بریتانیا، منافع تجاری از اهمیت کمتری در این رابطه برخوردار بوده است. این مسئله در رابطه با اتحادیه اروپا نیز صادق بوده است؛ به‌ویژه اینکه ایران سهم بسیار ناچیزی از تجارت خارجی با اروپا دارد: کمتر از ۰٫۵ درصد کل تجارت خارجی اروپا (Economist Intelligence Unit, 2018). با این وجود، بریتانیا همواره از این مسئله آگاه بوده که روابط اقتصادی با ایران برای حفظ برجام از اهمیت اساسی برخوردار است. هسته اصلی برجام، محدود کردن برنامه هسته‌ای ایران است؛ هدفی که تنها با بهره‌مندی ایران از مزایای تجارت بین‌المللی به دست خواهد آمد. در نتیجه، بریتانیا در کنار

1. Treaty on the Non-Proliferation of Nuclear Weapons (NPT)

شرکای اروپایی خود، تجارت با ایران را نه یک هدف، بلکه وسیله‌ای می‌دید برای تحقق هدف کلی برجام یعنی ثبات و امنیت خاورمیانه (Iran Press, 2019).

با وجود اهمیت برجام برای بریتانیا، مواضع ایالات متحده درباره اعمال مجدد تحریم‌های اقتصادی علیه ایران، در تضاد کامل با منافع بریتانیا و اتحادیه اروپا قرار گرفته بود؛ تحریم‌هایی که روابط اقتصادی اتحادیه اروپا با ایران را نیز کاملاً تحت تأثیر قرار می‌داد. در مراحل اولیه، بریتانیا قویاً بر این مسئله پافشاری می‌کرد که تا زمانی که ایران به تعهدات خود تحت برجام عمل می‌کند، اعمال مجدد تحریم‌ها به معنای نقض این توافق‌نامه از سوی غرب قلمداد می‌شود؛ امری که می‌تواند منجر به فروپاشی برجام شود و در نهایت ثبات خاورمیانه را به خطر بیندازد؛ به ویژه اینکه آژانس بارها پایبندی ایران به تعهدات ذیل برجام را تأیید کرده بود (Murphy, 2019). در برابر این وضعیت، بریتانیا، در کنار اتحادیه اروپا، به دنبال ارائه راه‌های جایگزین بود. یکی این روش‌ها، مقررات‌زدایی در اتحادیه اروپا با هدف دور زدن تحریم‌های برون‌مرزی ایالات متحده در اروپا و حمایت از شرکت‌های اروپایی برای تجارت با ایران بود. نمونه مشخص این تلاش‌ها، راه‌اندازی خطوط اعتباری برای تسهیل تجارت میان ایران و اروپا بود (Mallet et al., 2019). در حقیقت، بریتانیا بیش از سایر هم‌پیمانان اروپایی‌اش در تلاش بود نگرانی‌های ایالات متحده را نسبت به برجام و فراتر از آن کاهش دهد؛ نگرانی‌هایی شامل شرایط بازرسی‌های سایت‌های هسته‌ای ایران و برنامه موشکی و سیاست‌های منطقه‌ای این کشور، و البته بندهای غروب توافق‌نامه (زمان‌بندی لغو محدودیت‌ها برای برنامه هسته‌ای ایران)، که ترامپ به شدت با آن مخالفت می‌کرد (Landler, 2018)؛ این در حالی بود که برخی نمایندگان پارلمان بریتانیا نیز مخالف این بخش از برجام بودند (Smith, 2017: 3). بریتانیا در راستای در نظر گرفتن نگرانی‌های غیر برجامی ایالات متحده، به همراه دو کشور فرانسه و آلمان در ژانویه ۲۰۱۸ وارد یک گفتگوی ساختاری با ایران شد. در این راستا ایتالیا نیز به ابتکار عمل جدید اروپایی وارد شد تا تلاش‌ها برای رسیدن به نتیجه شکل جدی‌تری به خود بگیرد. این ابتکار در حقیقت تضمینی به دولت ترامپ بود تا نشان دهد نگرانی‌های ایالات متحده درباره برنامه موشکی ایران و نقش این کشور در سوریه از سوی اروپا جدی گرفته شده است (Jalilvand, 2019: 138).

بریتانیا در کنار اروپا معتقد بود که چه درباره برجام و یا خارج از آن، پیشرفت‌های چشمگیر تنها از طریق گفتگو با ایران به دست خواهد آمد و نه تهدید به استفاده از زور؛ تا جایی که در جریان سفر رسمی بنیامین نتانیاهو به لندن و با وجود انتقادهای وی نسبت به ایران، به شدت از اعمال سیاست‌های سختگیرانه علیه ایران انتقاد کرد (Sanchez, 2019).

عدم انعطاف ایالات متحده در مقابل خواسته‌های مکرر بریتانیا و اتحادیه اروپا و پافشاری این کشور مبنی بر مذاکره مجدد با ایران، با مخالفت بریتانیا و اروپایی روبرو شد تا جایی که امانوئل مکران رئیس‌جمهور فرانسه، در تایید اظهارات محمدجواد ظریف، وزیر خارجه ایران، اعلام کرد پافشاری ایالات متحده بر موضع خود به معنای باز کردن جعبه پاندورا^۱ خواهد بود که می‌تواند به جنگ منجر شود (Carrel, 2018). در واقع، رفتار خودسرانه ایالات متحده، تلاش‌های بریتانیا را برای یافتن یک راه میانه با شکست مواجه کرده بود. در بریتانیا اعتقاد غالب بر این بود که خروج یک‌جانبه ایالات متحده، تلاش‌هایی که برای بیش از یک دهه مذاکره صورت گرفته است را با شکست روبرو کرده است.

۴-۱. واکنش بریتانیا: از مخالفت تا دنباله‌روی

همانطور که گفته شد اختلافات بنیادینی میان اولویت‌های بریتانیا و ایالات متحده پس از خروج آمریکایی‌ها از توافق‌نامه برجام وجود داشته است. با توجه به اصطکاک شدید میان سیاست‌های بریتانیا و ایالات متحده، دو کشور نه تنها روابط دوجانبه خود را با هدف غلبه بر اختلافات و تقویت رابطه ویژه تعدیل و تنظیم کردند، بلکه هرچه زمان به پیش می‌رفت، بریتانیا به موضع ایالات متحده نزدیک‌تر می‌شد، تا جایی که بیانه‌های مقامات بریتانیایی با همتایان اروپایی خود تفاوت چشمگیری داشت. به عنوان نمونه، ترزا می^۲ نخست‌وزیر وقت بریتانیا در دیدار ترامپ عنوان کرد که اگرچه بریتانیا و ایالات متحده در زمان‌هایی در مورد چگونگی مقابله با چالش‌ها متفاوت عمل می‌کنند، اما این دو کشور رابطه ویژه خود را درباره برنامه هسته‌ای ایران حفظ خواهند کرد (Amaro, 2018). در دوره نخست‌وزیری بوریس جانسون نیز دولت بریتانیا رابطه ویژه با ایالات متحده را همواره مورد ستایش قرار داده

1. Pandora's Box
2. Theresa May
3. Boris Johnson

است (Bush, 2020). در همین راستا، دومینیک راب، وزیر خارجه بریتانیا در نشست با مایک پومپئو، وزیر خارجه ایالات متحده تاکید می‌کند که اختلاف زیادی بین لندن و واشنگتن در قبال ایران و برنامه هسته‌ای این کشور وجود ندارد و در ادامه بیان می‌کند که این دقیقاً همان راهی است که باعث می‌شود ما را به نتیجه مطلوب برساند. وی با سخنانی که حاکی از تغییر آشکار موضع بریتانیا نسبت به سال‌های قبل و بدون توجه به پایبندی ایران به برجام و خروج یک‌جانبه ایالات متحده از این توافق است، این‌چنین می‌گوید:

همکاری نزدیک غرب و ایران به تصمیم سران حکومت ایران بستگی دارد که آیا می‌خواهند به قوانین بین‌المللی احترام گذاشته و برای بازگشت به جامعه بین‌الملل گام‌هایی بردارند یا خیر. این مسئله تنها با مشاهده رفتار ایران در مسئله هسته‌ای، حمایت از گروه‌های متخاصم منطقه و رفتار خشن حکومت در قبال افراد دو-تابعیتی راستی‌آزمایی می‌شود. ما نمی‌توانیم بجای آنها انتخاب کنیم، آنها خود باید تصمیم بگیرند (Sputnik, 2020).

در حقیقت با گذر زمان و شرایطی که رابطه ویژه میان بریتانیا و ایالات متحده به وجود آورده بود، حمایت همه‌جانبه بریتانیا از برجام رفته رفته کمرنگ شد. به عبارت دیگر، اگرچه بریتانیا به طور کامل حمایت خود از برجام را قطع نکرد اما پس از خروج ایالات متحده از برجام و تنش‌های ایجاد شده میان ایران و آمریکا به وضوح در حال تجدید نظر در مواضع پیشین خود است. علاوه بر اظهارات دومینیک راب، بوریس جانسون نیز با حمایت ضمنی از موضع همتایان آمریکایی‌اش در مصاحبه‌ای اعلام کرد: «طرح رئیس‌جمهور ترامپ درباره برنامه هسته‌ای ایران «قدم بزرگی رو به جلو» است و می‌تواند جایگزین توافق هسته‌ای برجام شود» (Ellyatt, 2020). همچنین در واکنش به اقدام ایران نسبت به کاهش برخی تعهدات خود در برجام، وزارت خارجه بریتانیا در بیانیه تندی اعلام کرد:

اقدامات اخیر ایران [پس از خروج ایالات متحده از برجام] به وضوح تخطی از توافق هسته‌ای بوده و خطری برای امنیت ملی ما محسوب می‌شوند. ما می‌خواهیم از طریق گفتگوهای بین‌المللی راهی برای پیشرفت پیدا کنیم، اما لازم است ایران به

1. Dominic Raab
2. Mike Pompeo

تعهداتی که پذیرفته پایبند باشد و فوراً با پایبندی کامل به برجام بازگردد. (Ellyatt, 2020).

نزدیکی مواضع بریتانیا به ایالات متحده تا جایی پیش رفت که سرانجام باعث شد تنش میان آمریکا و ایران، به رویارویی میان ایران و بریتانیا ختم شود. در تاریخ ۴ ژوئیه ۲۰۱۹، مقامات منطقه جبل‌الطارق با حمایت نیروی دریایی بریتانیا، یک نفتکش ایرانی به نام گریس یک را به اتهام نقض تحریم اتحادیه اروپا در تأمین نفت به سوریه در سواحل این منطقه توقیف کردند؛ چیزی که مقامات ایرانی آن را دزدی دریایی خواندند (Katzman, 2020: 4). در ۱۹ ژوئیه نیروی دریایی ایران نیز در اقدامی متقابل یک نفتکش بریتانیایی با نام استنا ایمپرو را به اتهام نقض آب‌های سرزمینی ایران در نزدیکی تنگه هرمز توقیف کرد. بلافاصله بعد از این حوادث، جرمی هانت، وزیر امور خارجه بریتانیا در اظهاراتی مشابه با سخنان مقامات آمریکایی، ایران را تهدید کرد که در صورت نقض شرایط برجام، از این توافق‌نامه خارج خواهد شد (Katzman, 2020: 5).

با تجزیه و تحلیل این مسائل باید گفت اگرچه توافق هسته‌ای برجام در راستای سیاست‌های کلان بریتانیا و تامین‌کننده منافع این کشور در نظر گرفته می‌شود، با این وجود لندن پس از پافشاری ایالات متحده درباره موضع خود و خروج از این توافق، سیاستی را که موجب تضعیف موضع ایالات متحده درباره برجام شود اتخاذ نکرد و در حقیقت نشان داد که رابطه ویژه از چه اهمیت بالایی در سیاست خارجی بریتانیا برخوردار است؛ به‌ویژه در دورانی که با آشفتگی و ابهام دوران برگزیت روبرو است.

۵. نتیجه‌گیری

بحران شرکت نفت ایران و انگلیس و جریان نهضت ملی‌شدن نفت ایران یکی از بهترین رویدادها برای نشان دادن درک متقابل بریتانیا و ایالات متحده از اهمیت رابطه ویژه میان دو کشور در اوایل شکل‌گیری آن است. نگرانی شدید آمریکا از نفوذ کمونیسم با سیاست‌های بریتانیا در حمایت از منافع اقتصادی‌اش در مناقشه نفتی با ایران در تضاد کامل بود. به عبارت

1. Ghce 1
2. Sena Impero

دیگر، ایالات متحده در صدد بود برای مقاله با کمونیسم همان ناسیونالیسم ایرانی را تقویت کند که بریتانیا سعی در خنثی کردن آن داشت، و به همین دلیل امتیازات مختلفی به بریتانیایی‌هایی پیشنهاد می‌دادند. در سوی مقابل، ضرورت‌های مالی، سیاسی، استراتژیک، و نظامی مقامات بریتانیا را نسبت به پیشنهادات سازش بسیار حساس کرده بود. بنابراین رابطه ویژه در این دوران یکی از اولین آزمایش‌های جدی خود را پشت سر گذاشت.

در جریان ملی شدن نفت ایران و با وجود تضاد منافع میان بریتانیا و ایالات متحده، این واقعیت به وضوح روشن بود که آمریکا به دنبال تعقیب سیاستی مستقل از بریتانیا در قبال ایران نبود؛ واقعیتی که نشان دهنده این مسئله است که وابستگی متقابل میان دو کشور همواره و تحت هر شرایطی به میزانی هست که برای حفظ روابط ویژه کافی باشد. بر اساس مفروضات نظریه اتحاد، حتی ابرقدرت‌ها نیز نگران هزینه‌های سنگین اقدام یکجانبه در عرصه بین‌المللی هستند و در نتیجه حداکثر تلاش خود برای اتحاد و همکاری با دیگر کشورها به کار می‌گیرند. یکی دیگر از مفروضات مهم نظریه اتحاد ایدئولوژی حاکم بر دولت‌ها است. نظریه‌پردازان این رهیافت معتقدند ایدئولوژی مشترک، باعث شکل‌گیری اتحاد میان دولت‌ها می‌شود. بر این اساس، برای آمریکایی‌ها تقویت اتحاد با کشوری با ایدئولوژی مشترک همچون بریتانیا برای مقابله با تهدید کمونیسم به‌ویژه پس از محاصره برلین (۱۹۴۸)، آزمایش هسته‌ای شوروی (۱۹۴۹)، و سند سیاستی اهداف و برنامه‌های امنیت ملی آمریکا (۱۹۵۰) ضروری به نظر می‌رسید. به دنبال آن، اهداف و ارزش‌های بلند مدت آنگلو-آمریکایی توافقات همه‌جانبه درباره اصول کلی را تسهیل کرد و همکاری‌های دو کشور را در بسیاری از زمینه‌ها بهبود بخشید. به عبارت دیگر، تنش‌های ایجاد شده توسط حس قربت آنگلو-آمریکایی و البته نیاز ایالات متحده به کمک بریتانیا در انجام سیاست مهار جهانی کاهش یافت. این امر، بدون شک، به بریتانیا اجازه می‌داد تا دسترسی و نفوذ ویژه‌ای در سیاست خارجی اعمال شده در کاخ سفید داشته باشد.

در جریان تنش‌های ایجاد شده میان بریتانیا و ایالات متحده پس از خروج یک‌جانبه آمریکایی‌ها از برجام نیز، بریتانیا که در ابتدا از متقصدان رفتار ایالات متحده در قبال برجام بود و خروج این کشور را تهدیدکننده ثبات خاورمیانه می‌دانست، با پافشاری ایالات متحده بر موضع خود، به تدریج مواضع قبلی خود را در انتقاد از آمریکایی‌ها تعدیل کرد و هرچه زمان

به جلو می‌رفت، سیاست‌های دو کشور درباره برجام شباهت بیشتری به یکدیگر پیدا می‌کرد. این تغییر سیاست که از دولت ترزا می شروع شده بود، در دولت جانسون به اوج خود رسید و مقامات بریتانیایی به وضوح ایران را مورد انتقاد قرار می‌دادند. به عبارت دیگر، بریتانیایی‌ها که در ابتدا و در چارچوب سه کشور اروپایی، سیاست خارجی مستقلی از ایالات متحده در قبال خروج این کشور از برجام اتخاذ کرده بودند، با توجه به رابطه ویژه میان این دو متحد، به این نتیجه رسیدند که نمی‌توانند و نباید این سیاست خارجی را دنبال کنند. در واقع، این نزدیکترین و مهمترین هم‌پیمان ایالات متحده پس از پافشاری و قاطعیت آمریکایی‌ها در خروج از برجام و وضع تحریم‌های اقتصادی علیه ایران، در نقش یک میانجی گرفتار شده بود که نه منابع کافی برای راضی کردن ایران داشت و نه توانایی تغییر نظر ایالات متحده. نظریه اتحاد این وضعیت را بدین صورت توضیح می‌دهد که هراندازه دولتی قدرتمندتر باشد، در مقابله با تهدید، تمایل بیشتری به برقراری توازن، اتحاد و ائتلاف خواهد داشت و متقابلاً هراندازه کشوری ضعیف‌تر باشد، امکان بیشتری برای توسل به سیاست دنباله‌روی در اتحاد را خواهد داشت. در حقیقت، اگرچه سیاست یک‌جانبه ایالات متحده ظرفیت‌های بریتانیا را برای ایفای نقش خود در برجام به شدت کاهش داده بود، اما ملاحظات بزرگتر پادشاهی بریتانیا درباره اهمیت رابطه ویژه و عدم تمایل به افزایش تنش با ایالات متحده، به‌ویژه در دوران حضور یک رئیس‌جمهور بی‌پروا در این کشور، آنها را به این نتیجه رساند که بحران پیش آمده درباره توافق هسته‌ای برجام نباید موجودیت رابطه ویژه را به مخاطره اندازد؛ حتی در صورتی که ملاحظات استراتژیک بلندمدت و گسترده بر اساس رابطه ویژه، دایره فعالیت سیاست خارجی بریتانیا را بسیار محدود کند. در حقیقت می‌توان گفت اگر بریتانیایی‌ها و آمریکایی‌ها از سیاستی ناراضی باشند، آن طرح در سیاست خارجی دو کشور جایی نخواهد داشت.

منابع

قوام، سید عبدالعلی. ایمانی، همت. (۱۳۹۱). «نظریه رئالیستی اتحاد در روابط بین‌الملل»، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۳۰، صص ۳۷-۶۶.

دوئرتی، جیمز. فالتزگراف، رابرت. (۱۳۸۴). *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، چاپ اول، تهران: نشر قومس.
 مورگتا، هانس جی. (۱۳۸۴). *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، چاپ سوم، تهران: نشر وزارت امور خارجه.

- Abdelrehim, N. T. (2010). "Oil Nationalisation and Managerial Disclosure: The Case of Anglo-Iranian Oil Company 1933-1951", PhD thesis in Accounting, University of York, York.
- Abrahamian, E. (1982). **Iran between two revolutions**. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Albright, D., Wood, H., & Stricker, A. (2015). "Breakout Timelines Under the Joint Comprehensive Plan of Action", **Institute for Science and International Security**. Retrieved from https://www.isisonline.org/uploads/isisreports/documents/Iranian_Breakout_Timelines_and_Issues_18Aug2015_final.pdf.
- Amaro, S. (13/06/2018). "UK leader Theresa May says 'special relationship' with the US means there can also be disagreements", Retrieved 17/10/2020 from <https://www.cnn.com/2018/06/13/uk-leader-theresa-may-on-the-special-relationship-with-the-us.html>
- Aslani, A., et al. (27/07/2019). "UK Says Iran Must Be Allowed to Sell Its Oil", Retrieved 22/10/2020 from <https://ifpnews.com/uk-says-iran-must-be-allowed-to-sell-its-oil>
- Bullen, R., & Pelly, M. E. (1950). "Documents on British Policy Overseas: Series II, Vol. IV: Korea June 1950-April 1951", **Journal of British Studies**, 2, 2nd ser. doi:10.1163/2468-1733_shafr_sim150020026
- Burr, W. (22/09/2009). "U.S. Intelligence and the Detection of the First Soviet Nuclear Test, September 1949", Retrieved 08/11/2020 from <https://nsarchive2.gwu.edu/nukevault/ebb286/index.htm>
- Bush, S. (08/01/2020). "Leader: The real special relationship", Retrieved 29/10/2020 from <https://www.newstatesman.com/world/2020/01/leader-real-special-relationship>
- Campbell, D. (1986). **The unsinkable aircraft carrier: American military power in Britain**. London: Paladin Grafton Books.
- Carrel, P. (06/05/2018). "Macron warns of risk of war if Trump withdraws from Iran deal", Retrieved 15/08/2020 from <https://www.reuters.com/article/us-iran-nuclear-france/macron-warns-of-risk-of-war-if-trump-withdraws-from-iran-deal-idUSKBN1I70BS>
- Coville, T. R., Jalilvand, D. R., & Bassiri Tabrizi, A. R. (2018). "Better Together: Brexit, the E3, and the Future of Europe's Approach towards Iran", **Friedrich-Ebert-Stiftung**. Retrieved from

۱۲۹

پژش‌های برین‌الملل
 روابط بین‌الملل

درک متقابل بریتانیا
 و ایالات متحده از
 اهمیت رابطه ویژه:
 از ملی شدن نفت
 ایران تا توافق
 برجام

- https://www.fesmena.org/fileadmin/user_upload/pdffiles/publications/Better_Together.pdf.
- Danchev, A. (2003). "Greeks and Romans: Anglo-American relations after 9/11", **The RUSI Journal**, 148(2), 16-19. doi:10.1080/03071840308446865
- Dattilo, M. (21/03/2010). "Iranian Oil Industry Nationalized, March 20, 1951", Retrieved 29/08/2020 from <http://www.mattstodayinhistory.com/2010/03/iranian-oil-industrynationalizedmarch.html>
- Drew, S. N. (1994). **NSC-68: Forging the strategy of containmen.**, Washington, DC: National Defense University.
- Economist Intelligence Unit. (16/05/2018), "The Economist Intelligence Unit", Retrieved 23/10/2020 from https://country.eiu.com/article.aspx?articleid=1436729727&Country=Luxembourg&topic=Politics&subto_4
- Ellyatt, H. (14/01/2020). "Trump deal' could replace 2015 Iran nuclear accord, Boris Johnson says", Retrieved 23/10/2020 from <https://www.cnn.com/2020/01/14/trump-deal-could-replace-2015-iran-nuclear-accord-boris-johnson-says.html>
- Elm, M. (1994). **Oil, power, and principle: Irans oil nationalization and its aftermath**, New York: Syracuse University Press.
- Freifeld, K. (09/04/2019). "Standard Chartered to pay \$1.1 billion for sanctions violations", Retrieved 24/10/2020 from <https://www.reuters.com/article/us-stanchart-sanctions-settlement-fed/standard-chartered-to-pay-1-1-billion-for-sanctions-violations-idUSKCN1RL1TV>
- Gallagher, J., & Seal, A. (1982). **The decline, revival and fall of the British Empire: The Ford lectures and other essays**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Gasiorowski, M. (2018). "The US stay-behind operation in Iran, 1948-1953", **Intelligence and National Security**, 34(2), 170-188. doi:10.1080/02684527.2018.1534639
- Heiss, M. A. (1994). "The United States, Great Britain, and the Creation of the Iranian Oil Consortium, 1953-1954", **The International History Review**, 16(3), 511-535. doi:10.1080/07075332.1994.9640686
- Henniker-Major, E. (2013). "Nationalisation: The Anglo-Iranian Oil Company, 1951", **Seven Pillars Institute**, 2(2), 16-34.
- Hess, G. R. (1974). "The Iranian Crisis of 1945-46 and the Cold War", **Political Science Quarterly**, 89(1), 117. doi:10.2307/2148118
- Holland, S. (13/01/2018). "Trump issues ultimatum to 'fix' Iran nuclear deal", Retrieved 24/10/2020 from <https://www.reuters.com/article/us-iran-nuclear-decision/trump-issues-ultimatum-to-fix-iran-nuclear-deal-idUSKBN1F108F>

- Hurewitz, J. C. (1956). **Diplomacy in the Near and Middle East: A documentary record**, Princeton, N.J: Van Nostrand.
- Iran Press. (17/06/2020). "JCPOA key to stability and security of the Middle East: EU", Retrieved 26/10/2020 from https://iranpress.com/europe-i135750-jcpoa_key_to_stability_and_security_of_the_middle_east_eu
- Jalilvand, D. R. (2019). "EU–Iran Relations: Iranian Perceptions and European Policy. In A, Görgülü & G. D. Kahyaoglu", **The Remaking of the Euro-Mediterranean Vision**. (pp.117-146).
- Kaiser, S. (18/05/2010). "The UK-U.S. Alliance: Still Special or Just Another Partnership?", Retrieved 14/08/2020 from <http://www.pairclondon.net/archive/index.php/2010/05/18/the-uk-u-s-alliance-still-special-or-just-another-partnership/>
- Kinzer, S. (2003). **All the Shahs men: An American coup and the roots of Middle East terror**, Hoboken, NJ: J. Wiley & Sons.
- Landler, M. (18/05/2018). "Trump Abandons Iran Nuclear Deal He Long Scorned", Retrieved 24/10/2020 from <https://www.nytimes.com/2018/05/08/world/middleeast/trump-iran-nuclear-deal.html>
- Landler, M., & Sanger, D. E. (13/10/2017). "Trump Disavows Nuclear Deal, but Doesn't Scrap It", Retrieved 17/11/2020 from <https://www.nytimes.com/2017/10/13/us/politics/trump-iran-nuclear-deal.html>
- Liska, G. (1968). **Nations in Alliance: The Limits of Interdependence (2nd ed.)**, Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Mallet, V. (03/09/2019). France confirms talks over credit line for Iran. Retrieved 18/10/2020 from <https://www.ft.com/content/4afe603c-ce15-11e9-99a4-b5ded7a7fe3f>
- Marsh, S. (1998). "The Special Relationship and the Anglo-Iranian oil crisis, 1950–4", **Review of International Studies**, 24(4), 529-544. doi:10.1017/s0260210598005294
- Marsh, S. (2003). **Anglo-american relations and cold war oil: Crisis in Iran**, London: Palgrave MacMillan.
- Mayers, D. (1986). "Containment and the Primacy of Diplomacy: George Kennans Views, 1947-1948", **International Security**, 11(1), 124. doi:10.2307/2538878
- Murphy, F. (31/05/2019). "Iran stays within nuclear deals main limits while testing another", Retrieved 17/09/2020 from <https://www.reuters.com/article/us-iran-nuclear-iaea/iran-stays-within-nuclear-deals-main-limits-while-testing-another-idUSKCN1T11PW>

- Noe Oest, K. J. (2007). **The End of Alliances Theory?** Copenhagen: Instiutut for Statskundskab.
- Paul, P., & Katzman, K. (2018). "Iran Nuclear Agreement and U.S.", **Congressional Research Service (CRS Report)**, (R43333), Retrieved from fas.org/sgp/crs/nuke/R43333.pdf.
- Pirouz, K. (2008). "The Truman-Churchill Proposal to Resolve the Iran-U.K. Oil Nationalization Dispute", **Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East**, 28(3), 487-494. doi:10.1215/1089201x-2008-027
- Ricks, T. M. (1979). "U.S. military missions to Iran, 1943-1978: The political economy of military assistance", **Iranian Studies**, 12(3-4), 163-193. doi:10.1080/00210867908701554
- Romero, J. (2014). "Decolonization in Reverse: The Iranian Oil Crisis of 1951-53", **Middle Eastern Studies**, 51(3), 462-488. doi:10.1080/00263206.2014.973405
- Rubin, B. M. (1985). **Secrets of state: The State Department and the struggle over US foreign policy**. New York: Oxford University Press.
- Sanchez, R. (05/09/2019). "Britain rejects calls to take tougher stance on Iran as Benjamin Netanyahu meets Boris Johnson", Retrieved 27/10/2020 from <https://www.telegraph.co.uk/news/2019/09/05/britain-rejects-calls-take-tougher-stance-iran-benjamin-netanyahu/>
- Smith, B. (2017). "The Iran nuclear deal and 'decertification'", **House of Commons Library**, (8121.), cbp. Retrieved from <http://researchbriefings.files.parliament.uk/documents/CBP-8121/CBP-8121.pdf>
- Sputnik. (31/01/2020). "Iran Must be 'Held to Account' for its 'Destabilising Behaviour', UK Foreign Minister Believes", Retrieved 17/11/2020 from <https://sputniknews.com/uk/202001301078181732-iran-must-be-held-to-account-for-its-destabilising-behaviour-uk-foreign-minister-believes/>
- Stauffer, D. H. (1977). **Foreign Relations of the United States, 1950, Western Europe**, Volume III, Washington: United States Government Printing Office.
- Synder, G. H. (1990). "Alliance theory: A neorealist first cut", **Journal of International Affairs Editorial Board**, 44(1), 103-123.
- Watt, D. C. (1984). **Succeeding John Bull**, New York: Cambridge University Press.
- World Bank. (2017). "Iran Economic Monitor: OIL-DRIVEN RECOVERY", **World Bank Group**. Retrieved from <file:///E:/ISI/117165-WP-P162048-OUO-9-P162048-Iran-Economic-Monitor-FINAL-web-Jun-29-2017.pdf>.